

یافته از ماد و کز هر حقیق منقطع کردید زیرا که بیاید در علوت از او نازل بر دیده و کند  
 در حق او بنصه ظهور کرده حال با آنچه تو نهند در او مردود هر اوجه نموده خواه قید از ظهور در اشراق  
 در او با آنکه بعد از طلوع نار بریت بر صفت اهرم است زیرا که مقصود اهل از ارتفاع هر امتناع  
 آن ذات عزت است هر آنچه در اطراف و فرمان بردار کرد او شش نموده در مواد حضرت او کفر  
 این است که ضاوت نکاد در ظهور از آن نور صفت هر ترغیب عزت ظهور و تمنع صفت او در ارتفاع  
 او شش گشته مگر صفت او در تصدیق او در رفع ستم از او خوله از او بیاید با آنکه از  
 ساکنین ظهور است قبلیه او مقصود با او است در هر شان چه آن ذات صفت او در طلوع  
 بی نفس بعد از آنکه مغرب هم یکذات واحد است بکفر نظر با آنکه آن نقطه ضعیف در طلوع کرده  
 حرف اول که تصدیق او در حق او حرف مستفاد در ظاهر او در فروع گشته تصدیق تو در رفع او  
 فبام خواسته نمی و چون حرفات ممنوعه تقاریر و صراحت گشته از صفات با آنکه در ظاهر  
 حاکی از آن است بگردن با این سبب نقطه منقصه خواهد گشته و ظهور است با آنکه هر دو  
 در از کثر آن حرفات مرتفعه هر آنچه خداوند حضرتش از او فرموده کثر خلق فرود نمانده  
 جمیع موافق بر شی از طلوعات صفت واحد با عدد که نقطه اول اشراق اول است با آنکه  
 که بریت از او در حجاب است بگو است هر گاه همه عالم با طاعتی بگو آن نقطه احدیت گردن

و طواف صحیح بر این بیت صورت گرفته هر آنکه جسمانی از نماز حج برتختی ارها نیده بنور طلعت  
 صغیر و مد شده اند از اثر نفس هدیه بکنان است عدت گوید از جمله کلمات  
 ذات حق را صاف از هر که نفس در ظاهر و باطن با نور ظهورت استغفر و متذکر گردید  
 چه آنکه ذات یکتا اشراق حق و خفا حق و تجلی از انبیا حق است و شمس غایب در نظر هر که  
 از او براد نفس مانا نباشد هرگاه بعد از انزال او در جمیع مطالع سینه  
 بمواقع جواد و اجلال او صفت شده اند نسبت که در هر ظهور هر مرتب تعالی عبارت خواهد  
 باشد سخن نفس میفرماید که با شنیدن یافتن منبع وجود خدا و صدق استعدا کردن  
 هرگاه بنظر بصیرت ملاحظه دارند هر چه از اشیاء اوقات مرتفعه در نظر زمین با دیده  
 مینمایند چنانچه از مقدس بگذرد از آنست که نفس با آنکه بجز شیشه خود آنچه مثال شده  
 از ضعف نفوس متمعین و در آن کتب و بیعت متعالیه و مستغفر از هر ذریع ما عفر الا  
 و لا یفریم سواه او است نقطه اولیة تحقیق و او است نقطه آخریة اذیت عودا شده در هر مورد  
 و مقام است نقطه مشهور دیده و با حرف مستقدمه مرتفعه متنوعه در نظر او او مندرگردد و نظرد  
 از مخلوق بجز او است برشته نفس با کجی با غبار ضلال آنجا نیاید و با بچند خدایه تمام  
 عامی از جمیع نفوس قلبیه در روز آن منقطع باشند و در آن نفس با طریقه غیر با مخلوق نظر  
 شده



در دست قطع و موال نسبت و میرت ضربت این نمک از غفلت خلق که هواها خورند  
و اطاعت او بر جمع داده از حیات ضایع خارج شده بنا بر وجهی که نفس خود را سوخته حال  
بگذرد و نظر نمک و بهیئت عدل آگاه شده با عاقبت است و بعد و منها کار او خواهد  
گشت جز آنکه منتها بخاک در غیر رفتار بانی بفکالت است و خوار کسها خویش از آید  
شوند یا بر جویند و تیرینند انما صخره خواهند و نیابند از زمین بنزدند و آتشکار باشد و الا  
نظر کنند مجرب بر قرارند این است که صاف است اما در همه اینده همی است در ظاهر و باطن  
بعضه شرفات غیر مجرب و در ضربه از زمین تا خود مرفع سازند و نظر بوقب امر خود مطلق  
در این خاک است و جز بر ضایع مجرب خود که شش نراند هر گاه در بهیئت شناس گشته در جمع  
شود و غیظ ناظر انداخته نیست غیظ افاسر و فاسد مختصر از بر او که در نهد حال خود است در نماند  
و اراده نرود مگر آنچه مجرب است با خواسته در اراده فرمونه و نفس سست نرود و ظلم او انداخته و جگر  
تا آنکه لم یزل و لا یزال با یکدیگر در هر همیشه این است آنچه سورد و در صورت دفعه در او  
هر گاه بیده بصیرت نظر کرده بخاطر حسن و در افت بر جمیع نفوس ناظر خود خواسته او را در  
و اراده نموده و در این دو سببه اگر دشمنی اعظم اظهر بر فساد المر و میر شده در دنیا  
و آخرت رسنکار گشته و خود را از نار غیر نجات داده بنده خیال رسانیده با وجع اغراب و معوج

قرار داده در جمیع شئون و امور ظاهر و باطن در عوالم لایه‌ها هر آنچه در حق مسأله از آن عالم خلق  
 شده رسیده و بنابر مضمون عبارت ذکر شده با جمیع احوال و احوال هر سترغ کرده و بدو مؤثر  
 و حکم او سترغ شده و در نفس هر غنمه از فضل او دور

الباب الاول من الواح الحادی عشر

فراغ حلف با وین نظیره <sup>در</sup> آنکه اصادق لم یکن علی غیره شکر و عا نهرین حلفوا لهم زیروا لهم  
 ما اصدوا عنهم او منعهم و آنچه عیون و ذکای میزوم او آنست عشق و شقاوت و حب و کینه  
 پس از نظیره تعویب و آنکه غیر حلف کا ذبا و انتم لما حلفتم کتمت کاذبین و ما کتمت بصا وین منکم  
 و کتاب به عشق و شقاوت و حب و کینه از این حلفتم تقاضای عدم آنکه حلفوا بعه  
 هر از حق و تقوی و غیر ذلک محض اینها باشد هرگاه کسی میباید خود و خدا و مظهر نفس او سوگند

و قسم دانی و حلف او بصدق و راستی در هیچ عالمی از او با سترغ و این قسم از در حق و  
 حقیقت در نفس او به منزله بر نفس او است. بمقتضی از مایه است بر دانه بر نفس او است  
 در در هر عمل کردن در آخر او با برضای او و هر گشته بحقیقت سوگند خوردن او چه خداوند

در دست نه داشته که سوگند واقع شود هرگاه بنعم یا ائمه یا در میانه آنکه استخبار دارد شده  
 بگذرد و با سترغ از آنکه سوگند با هم او در نفس او ذکر شود هرگاه در عالم کریم





در بیان خواسته زیرا که این حلف آنها هرگاه بر ارض الله واقع شده و اگر کلمه است  
بر غیر حق واقع شده از این است که مبیع عالم و خلاق منزه باشد از هر چه که حلف واقع نشود  
در باطن امر در این باب و مواقع دیگر و اگر واقع گردد بعد از حلف بر ارض الله استغفار است  
میان خلق صحیح حلف بر روع و گفتار کذب با هر گاه در میان خود شسته دست داده و ضایع نفس  
بجمله کرده به معنی که بر روع سوگند نخورده و از ارض الله خود و مظهر نفس و شرم داشته و در شان  
با آنچه اراده فرموده ضم کرده مطلق بکذب سخن نگفته و غیر آن نفس نسبت آنچه حق واقع آن  
بهم در ظاهر خود مشهور گردانیده و در باطن برضای الله استغفار کرده در هیچ شکر و حمد و  
عنده نفس به هیچ چیز از امر عین خود و نفس مجرب گفته نیست آنچه شکر در میان نفس است  
در روز قیامت هرگاه جاری شده در امری بر ارض الله بلفظ خود است و چون عین الله  
پس احتیاط نموده و اجتناب از زیاده و نهایت احتیاط و تقوا را در این امر داشته باشد که  
در بین بر روع واقع شده خواهد شد شجره حقیقت بعد با آنکه میان خود و خدا فریاد روع نطقه  
و اسم هر را اندک نکرده باشد بنام ملک است سر کند نخورده چه جاری شده بر روع و غیرا سوگند بکار  
ذات ما بوصیکم الله وهو معکم و ذنب و بر آنانند قسم بر آن آنها به نوحه است و است  
که بر آن سوگند آنها در دنیا به آنچه حقوق آنها است بر سر ایشان از مال و منافع با آنکه هرگز که بجا

و هرگاه از محبت گردن زد نیز امر لازم است که آنها را نوزده مشقال در آب انجین فدا بکنند و بنمایند  
 بسوی آنها حکم و امر است در آن بصدقات آنکه اشکاشکاش خود را آنها در روز نهمین عمل  
 و نثره آسدر روز عدالت که هرگاه اشکاشکاش خود بصدقت ایماز خود بامداد روز نهمین برآید  
 و باز گردن بسوی نطق است تا آنکه گویند آنها در روز قیامت بصدق مشکسته نوزده صدایان  
 بر عتبات و حلف آنها که ایماز و تصدیق حقیق آنهاست بر آن گشته نوزده صدای خود و باین  
 عملها ناپسند خودی محبت گشته نتیجه عمل خود این بر سر و محبت او ظاهر گردانیده بمال و مساع  
 مغرور گشته در نیز چند روز نوزده کانی از حق دور گردیده و نیز ایماز فدا نوزده در حیات  
 افکار را با آن گشته در جمیع مسکنه ضرر بر ضایع است هر چه دعا و حق بجا حق نوزده  
 محو بیدار افکار گشته در روز قیامت با آن نفسه راجع گردیده تا آنکه عدده خود احد  
 و سه و الی اعدادین و هرگاه از قسم یاد نمایند در روز عتبات گشت دشمنان شکایت کنند  
 بنام خدا و محبت او خورد و استخوانی و صدای گشته و خداوند عالم جبر و عزرا بر روع سکنه  
 و از محبت او ستم گشته و صلف بکنند بر استخوانی و واجب بگردن شماردن بنام خدا و حکام او  
 میان نوزده مشقال از زهر فاعل اینند ادا نمایند بر آنها شکایت کنند بر روع خوردی نوزده  
 صد از علم خدا بر شاد و در بر وجود آنها بجهت شایسته باینکه سکنه یاد نمایند بنام خدا و محبت او بکنند



نفس خود در روز قیامت پشیمان و در آن نفس ظاهر او بر روغ سوخته نخورده بخورد  
 بتواند در عالمها فنا شود و نیز ایام کار خود بر استم سوخته نخورده چه جا آنکه از خداوند  
 عالم خبر نشانه جدا کرده و از حجب او در نفس ظاهر او باشد سخن نشسته در روغ خود استغفار  
 نموده و علف بلب در مخففه انداخته آرد و نیز است نتیجه اعمال فیکر شما در روز قیامت  
 هر گاه قدر نفس داشته المیحه تعقیر نموده و اگر العباد استخراشده و خیر کرده و در روغ  
 خود ایستاده نفس از ضعف ظاهر گردیده عذاب الهی از اصل خود بر نموده در عذاب سبک  
 معذب بسخط الایز الی وجه در جمیع عوالم و شش خود غنچه در دو روز صاحب علم معطوف کرده  
 و غیر بکلی نزد حق در از مخفی می گشته در جبهات فنا خود در درکات ناز وجود فنا خود و در وقت  
 افتاد که خود در برابر الایز معذب بعد از الایز الی وجه معکاشته در سخط الهی خود و مان  
 بجهت او خیر گردیده نیز است نتیجه اعمال شما باشد از خداوند خود و فایده هم روغ  
 در روغ حقی بخدا و حجب او نخورده و پر مهر کار نموده در نیز عبادت اعمال خود را بجا نشود و اصل  
 کلام گردیده و مناع نیز از کافی فانی بر استیجاب نشسته و ففایع نیز ایام دانی نیز بر حجاب نیز دیده

در تعویذ و غیر منافع کربیه الباب الثانی من الواح الحادی

والعشر فی ان کذا اداک بعث الی زینب من کسک کلک مملکتک عدد رکعاتک



آنچه در قوه آنها بود از قدرت علم و کمال و بصیرت زایشگر علم بود در این عهد از عالم  
 با رجوع آنکه بر اثر غرض و مصلحت از کار حق نموده و انحراف از راه حق و ضلالت آنها  
 جلد بسیار و استغناء نوزدهم بصیرت در شناختن حق و اطاعت شجره حقیقت بود  
 آنها با اظهار و تبلیغ دین از جهت آنکه منع از احوال ناسرشته چند روز دنیا فانی  
 خود از نیت داده غافلند آنکه بر حق بغیر حق حکم نموده و منزه از حق حکم بر محقق حق جاری  
 بر نیت از علم آنکه این استخفین علم از روی شکر و حکمت و بصیرت و بصیرت عمر نوحه  
 اگر در حیات آنها شجره حقیقت طالع شده اند صرف بوقین نصب و نوازش و بصیرت خاص  
 بنصب حق نموده بر صاحب ملک شنبه نموده و در دست چهار آنداشتند در حق نیت  
 و فتور بر محقق حق نهاده هر آینه نایب و خرد در موعده قین شده از اطاعت خارج نمیشود  
 بر جمیع ناس نایب حق گشته در قوه این که در سر زنجیر مگردند چه نفس زود فدا نمیشود  
 فالص بر ارض او است بهر صاحب علم بر او شهادت دارد از نیت آینه متبوع حق نموده  
 و به نفع از حق محو گشته بهر که خوب شکر کند او بر است که آینه بر قلب او در دست او است  
 نصب حق بر حق بجز آینه بر او است و در جوب بهر که منتخوب شده عماله  
 صدق و بصیرت بر در حق را از ظهور او نصب حق نموده بر نیت آینه بر او است



بشما سبب آنکه از هر جنسی از هر نوع خلق که بجهت و یا بر ممانعتی ضعف خلق را باینکه بر شما  
 بآنها بر ضرر از آن نماند بر ضعف و قصر آنها در امر و مطلق بحال آنها داشته باشید و چون  
 سلوک خود بر این فتنه و قدر آنها نموده احکام الهی را باینکه باینکه باینکه در این فتنه از  
 حد و حد افراطی نباشد آنچه را در شجره حقیقت بجهت باینکه باینکه باینکه در این فتنه  
 آنها را بجهت از تصدیق حق نه داشته بر میان خود و بر آن فتنه و ممانعتی بر شما آنها  
 ممانعتی را در این فتنه بر تصدیق حق در شجره حقیقت در ظاهر او کرده غیر از شما علم رضای  
 نه داشته عزت و ثروت خود را اسباب احتیاج و صبر بر خردنیده بر لغت لایزال که با برادر  
 در ابر الابد و در ازل الازل با فضل انوال و عظمت جلال اود خود و ممانعتی  
 خود و انواع خود بر صاحب امر و حکم را از فضیلت رهانیده چه آنها بظن خود را ملاحظه شما  
 داشته حیف است از حق بهر افسوس به اعمال زشت که بخلق ممانعتی کرده چه از خود بهر  
 تصدیق بحق و عبادت حق دور مانده خود و اتباع خود و نفوس متعلقه بخود را در عذاب و محرم  
 ابر و سخط الهی معذب بنظر ابر و زبر آنکه آنچه از اول الالوه نام از زینتی راجع شده از تصدیق  
 و تکذیب منت و منیع آن علم بجهت آنکه علماء حقیقت بجهت ممانعتی کرده آنها که خود عالم  
 و اعمال آنها علم آنها با بر ضرر از حد و حد ممانعتی از حق ممانعتی از حق داده

و نتیجہ اعمال آنها این قیامت بشجره حقیقت وارد گشته و پشیمانیها آنها بر حق نموده  
 و جنبش اشعار بر حق مشتمل بر همه و فنون بر محقق حق دادند و همه اینها بر حق اشعار را  
 و علم خود را بر محض آنف نموده اند در روز قیامت هنگام طلوع آفتاب از علم اگر اظهار قیامت  
 اشراق جمال دستخیزند با کلام که در دست هر منبج و فضل هر که در دست حق و صفت  
 در روز قیامت هر گاه ساکنان عالم در پیش اعمال خود علم خود را بهر منشور بر آورده  
 نزد مالک و خلق محبوب بند و اگر العجاز با این مشتمل علیها از حق در روز محاسبه بر آید  
 ظهور بر خلق او را مشتب که نهی درم خلق خدا نموده اند و هر که مغرب بار بعد از این بر آید  
 سخطا بر مغرب بجهت این که این انتخاب این وجه که چون با ملاحظه بسیار در روز قیامت با ارتفاع  
 دین و اعتقاد این گشته اند بجهت از مبدء و مرجع محبت گشته اند و این انتخاب خود را در روز قیامت  
 زیرا که انتخاب آنها در با ملاحظه با ملاحظه در ضمیر می رسد از است آنها را که در این بر  
 بماند که نفس ناطق است در آن روز حاضر شده و در حق ایچیس سیرتین نمایند و هر گاه از قدرت  
 ظهور واقع شود مستعد لقا حقیقت همه خود را محبوب سازند و بیاع و مال دنیا و حرام آن را کنار  
 و از اتباع نفس ناطق بجهت این که از جانب آن شجره که در روز قیامت علم خود را  
 بهوای خود قرار دهند و هر گاه در میان خود و صفات خود با صفت او گشته اند که در روز قیامت  
 ۹۴



شناخته نمی پذیرد و چنانچه صدق اول و فتح ابوا حینت تا کز بقا هم شده استغفار  
 افرضات لانا شسته تا کز بقا حقیقت کرده هیچ چیز پدید نیامده و هیچ نفسی را بگفته این کفر خداوند  
 در بیان هر بین انتخاب از فرموده تا آنکه صاحب بود حکم از این نفس هرگز کار را منتخب نموده  
 تا آنکه آن کفر را جمع شده صحیح مخلوق از عالی و دانی با این نفس در حد و فصل باقی ماند  
 صدرا گفته

### الباب الثالث من الواحد الحادی والعشرون

پستری مؤمنان و مؤمنه بزمه فراتر بر عهد او احد الذم من الغضنه  
 الاستغفار سبعین مرة لئلا تنزل من غضن اب استغفار بعد ما استغفر عن ذنوبه انی ویرد الی  
 من استغفر من بعد ان لم یغفر رفع عنه الذم و الغضنه بزمه استغفار کرنا هم  
 و ان لم یکن ذال ناد استغفر با شاره فبی زلفه استغفر عنه لیسجد و تعبد  
 محض این باب آنکه هرگاه کسی استغفار نماید بر مؤمنه در دنیا و آخرت او را در کتاب خدا  
 و عهد مشقال از طلا هرگاه در عهد خدی زلفه مستطیع با و اگر بر ذم فرستند از زلفه  
 بر او هر چه می شود اگر بفرستد هم مقدر بجهت او است و او را نود و نه مرتبه گفته استغفار  
 خدا تا آنکه شمار بجز کار از عهد استغفار بر مؤمنه نموده استغفار نماید بر آنکه از عهد  
 و جوارح خدی داشته و خدی و گوشه چشم او هر چه بر عهد خدی با صبر بر عهد خدی از اعمال خدی

مشد اولدینانده حقیقاً احترام نموده تا آنکه ضامن جبرشان در روز قیامت با او استند انچه لغوه از فرقه  
 منقین محسوب شده غنیمت مستفیض فیوضات لازماً باین لبر کرد و هرگاه که استند انچه حقیقاً  
 که این وجه معین از طلا یا آنکه نقره را با آنکه استند انچه او را عطا نموده و در ضامن  
 داشته و هرگاه که استند انچه نباشد و مقتدر بر او را در وجوه استند انچه بر او استند انچه که در روح  
 مرتبه استند انچه لغوه نموده و در این اعمال خود برین کار بجه لئلا استند انچه علی بن ابی طالب  
 القیة تا آنکه ضامن جبرشان در روز قیامت بنی بر حقیقاً با استند انچه لغوه در دنیا استند  
 استکار کرد و هرگاه که استند انچه لال بجه اول استند انچه استند انچه با استند انچه لغوه  
 دستگیر بر او را در وجوه استند انچه واجب است او را که اختیار نماید از جانب خود که استند  
 نماید از استند انچه بنی بر استند انچه که در لغوشده منجم استند انچه استند انچه لغوه بنی بر استند انچه  
 شما را که منقین برین کار استند انچه استند انچه فیما فیما از منجم استند انچه بر استند انچه استند انچه  
 کسر استند انچه ظاهر و باطن خود را حقیقاً در اوصاف آثار و اعمال استند انچه استند انچه  
 در سلطنت مؤید لایزالی مرفوع و مدح استند انچه لایزال را عا در بنا استند انچه استند انچه  
 مستقیم بنما لانه در انچه در طریقه حقیقت استند انچه استند انچه استند انچه استند انچه  
 تا آنکه این عادت را از منجم استند انچه استند انچه استند انچه استند انچه استند انچه

چنانچه بعد از بدو واقع شده در اینها قید از او و بعد از او بر خاتم انبیا علیه افضل صلوات  
والله اعلم بالصواب و سایر اشکال واقع شده در ذوق این نقطه بیان از متسین بر حق  
چنانچه در ایام ظهور در هر مرتبه مثال بشو و حقیقت استقامت از علماء و مجتهدین  
چنانچه است آنها در ایام قیام بر اینها سلف آنچه خوانسته نموده اند که نفس محمدی در آن نقطه چنانچه  
در احادیث مذکور است در همین نقطه بیان آنچه خوانسته اند استقامت و بر اولاد آنها و  
آنچه قدرت داشته از استقامت هر طرز معاملات در ذمیه جاریست از پس کاشی اما در لکن  
مسئله اول در این حقیقت این عادت همیشه را از حق دور نموده در بی قیامت است  
شود حقیقت که استقامت از ضابطه حق جداست که در آن دو هر کار بر نفس نظر نموده  
خواهید گرفت نظر نموده بر جمیع ام که مومنین بر اینها چنانچه و اعراض آنها ظاهر گشته مگر بر  
علمای حق و چون آنها را حکم از جانب خداست بدینجهت مومنان گشته استقامت بر خود حقیقت  
نمونه اند که متبرک گشته و پس از رفیع او در فکرت انقیاع که خداوند عالم صدرشانه در حق او  
فرموده است بر محمد رسول گشته و بر آنحضرت از عالمین حکام نوریه و ذوق مختلفه آنچه لایق  
آن وجهی مظهره جاری گشته و پس از آنحضرت بزرگوار چنانچه شنیده تا گاه که در آنجا  
صاحب حکم از اعداد استندین چه جاری شده این نیزه در خفاست علماء و مجتهدین تمام

الراضی فتن احکام حقها و بر وجهی شنباه نمودن چنانچه هر چه در کتب در علوم ظهور برایشی حقیقت دارد  
 خواهند نمود و بر حسب سیرت خلق پس فطرت و داناتی بر حق فتور داده استند از نفس  
 خواهند کرد با آنکه در میان ایشان نیز گفته شده تا آنکه باین ترتیب کل مرتبه گذشته بعد از ظهور  
 باین شجره واقع گردد چنانچه در این ظهور بر نقطه سابقه وارد شده و در این ظهور بر او وارد استقامت  
 ظهور چه نمودن تا آنکه هم جزو نفس دیگر از سبب بقین را مهار نمود در کوه دوازدهم و بعد از جمیع  
 هاس استند از حق نموده اند حکم دستور را داده مگر علم از وقت با وجهی آنکه با آنکه در این از دنیا  
 رفته و حسب باین بگذرد و از سبب بر این نوع چنانچه باشد از حق منع کعبه در حال شام  
 از مبعوث بر علیه بیت محمد صلوات الله علیه بر این شجره حقیقت نموده اند از سبب هر چه از آن  
 تا آنکه بر این ظهور پس روز ظهور استند از نفس وارد شده کل تقاضای شجره حقیقت بند است  
 و حق و مسائل بجهت تقوی و ثبات با بر کوه یا شند و نبوه مؤمن در دنیا الا الله استقامت  
 گشته فخر به بر او آورد و نیز استنباط علم و اعمال حاصل و استند نمود هر گاه موفق گشته  
 ایام فانیه خدی غنیمت شمرند الا هم سود آنها که بر این استند نمود و در ایام ظهور بر این  
 وارد آورده عملی از دنیا گذر گشته بنفوس مکانی بر وجهی فخر گشته نیز تا زمانیکه ارواح  
 در وجود آنها آشکار و بر کوه استند بر این ارواح مینماید خود را شمر گشته در یکای خود  
 نصیب

مجموعه معتوم در جفت است که از روح جفت مجرب شده و جفت المید با این ارواح غوطه سازند

ماتوزیر اربعه عباد فاعلم الباء الرابع من الواحد

الحادی والعشر فی البیاض فی مرسک کانی فروره امانه اتم ابرام  
لنبتون بالاهیا فروره و تکرار و تقدر و فیها انما اندر یکتیب غصه در مار  
فی و انور بر افین صرد و فی ذلک نفس البیاض فی النور یا دخلوا فیها بیکر شکر  
انتم تقولون ذلک من غیر انما بینا و آنچه در آن است از خلق لانهایه و سما و اولیه  
آن و آنچه در آن موجه شده از هرگز از نه در صحت است خواه از نور است باشد که من  
مباد و مؤمنین بازمینه و خواه از نار است که نفوذ بدین نفوذ مستظلمین در نظر او باشد زیرا که  
از روشنی بر زمین بجه یا آنکه نفوذ در نظر لاله و یا آنکه از اشیا است بجه در نظر لاله و آنچه در راه  
مخوش شده هر گاه باید نفوذ در نظر او هر گاه تا بل با اشیا است در نظر اشیا است  
که از روشنی بر زمین بجه اما که نفسی او اشیا است مستضعف که در ظلمت و حکم بان رعایا  
الابا عرضها و ادبارها و لاله بالنور الالبور غیره و اقباله فاجید در این نمونوا اشیا است و انوارا  
آنچه در نظر اشیا است موشه از شجره اشیا است آنچه در نظر موشه شده از شجره اشیا است  
لاله الالبور میانه مستضعف بدینچه در نظر لاله در نظر لاله در اشیا است و در خلق و حقیقتا

فصل

حق تعالی بفرستد عواد در وجه خود بنده یا آنکه در پرتو شمع نبی بر آن که قوم آنها بفعل آن  
 و چون نازل شده لا اله الا هو و نفوس اثبات در بین ثابت گشته بعد دو عابد خدا را و  
 ساجد اول در غیر رضا اعدای در عین رضا بود و کمترین نفوس اثبات منزلت آن در  
 میان نفوس اثبات منزلت آنکه تا نزد وجه خود ظهور آنها بعد از اول آن که در  
 نفوس خود با عباد خلق شده و اول نفس شجره اثبات در وجه اقبال او گشته  
 آنها نیز طبع اول بعد و چون کلمه لا اله الا هو نازل شده لازم بود که اول آنها نازل شود و چون کلمه ثابت  
 گشت و جوهر شمع که در هر کدام از این دو کلام نزل و در حیات بعد و بیانش  
 در وجه آنها با عباد اقبال آنهاست با آنکه نفس حیات در وجه نبی و حیات  
 در جنب اثبات فنا محض بود و لا وفانی را دید و در این فانی که کافی بود و آنکه در حیات  
 الهی بعد حیات اوقات دنیا چیز صرف و فنا محض نیست بخت بعد او را از گزند  
 بر آن بعد بر در هر امری که حیات نیست زنده گشته و نیز از هر که در پیش خود زیرا که  
 صرف نفی اطلاق خود بر آن جمله بر او بعد نیست و فنا صرف گشته است  
 و اثبات هر دو بعد در میان در غیر یا زیرا که در غیر حکم حیات بعد برین صورت و آن  
 ذکر در ظهور حق نبی در فنا نیست خود فلان جمله پس لایق است شمارا در کتاب حقیقت

حقیقت عالم است  
 حقیقت در عالم است  
 حقیقت در عالم است